جلسه 319

دوشنبه 17/01/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به مرجحات باب تزاحم بود.

مرجح چهارم این بود که اگر احد الخطابین مشروط به قدرت بود ولی خطاب دیگر مشروط به قدرت نبود، برخی مثل مرحوم نائینی فرموده اند که خطاب مطلق مقدم است بر خطاب مشروط به قدرت.

خطاب مشروط به قدرت مثال روشنش خطاب امر به وضوء هست. ولذا مرحوم نائینی فرموده است هر تکلیف آخری که منافی با وضوء باشد مقدم است بر خطاب وجوب وضوء.

البته مرحوم نائینی بیانی دارد و آن این است که می گوید: مجرد امر مولوی به خلاف رافع قدرت بر وضوء هست. ولذا اگر عصیان بکنیم آن امر مولوی به خلاف را و وضوء بگیریم، وضوء باطل است. اگر صرف ماء برای حفظ نفس محترمه واجب شد، ولی ما بجای این کار وضوء گرفتیم. یکوقت صبر می کنیم تا نفس محترمه تلف می شود وبعد وضوء می گیریم، خب آنوقتی که وضوء می گیریم امر به حفظ نفس محترمه ساقط شده است بالعصیان. اما قبل از تلف این نفس محترمه اگر بخواهیم وضوء بگیریم، این وضوء باطل است چون ما قادر بر وضوء نیستیم. ملاک وضوء در فرضی فعلی می شود که امر به منافی وضوء نباشد.

اقول: این فرمایش مرحوم نائینی خلاف ظاهر است. اگر من عصیان بخواهم بکنم امر به حفظ نفس محترمه را و بخواهم وضوء بگیرم، عرفا قادر بر وضوء هستم. آن چیزی که موجب عجز از وضوء می شود بنائا علی القول به صرف قدرت است در امتثال واجب آخر. ولذا اگر صرف قدرت در امتثال واجب آخر نکنیم، ما قادریم بر وضوء عرفا.

سؤال وجواب: نه، ایشان می فرماید که وقتی که شما امر داشتید به صرف ماء در حفظ نفس محترمه، دیگر إذا قدرت فتوضأ صادق نیست، لا تقدر علی الوضوء. خب این درست نیست.

ولذا مرحوم آقای خوئی در غیر مصباح الاصول یعنی در محاضرات و کتب فقهیه می گوید ما این را قبول نداریم، ما می گوئیم اگر شما خطاب مطلق داشتید این معجّز مولوی است و رافع قدرت بر آن خطاب مشروط به قدرت هست الا علی تقدیر بناء بر عصیان خطاب مطلق. اگر بنا بگذارید عصیان کنید خطاب مطلق را، عرفا شما قادرید بر وضوء.

و انصاف این است که نظر مرحوم آقای خوئی اقرب به ذهن است تا فرمایش مرحوم نائینی.

سؤال وجواب: قدرت شرعیه به معنای عدم امر به خلاف نیست. به معنای عدم صرف قدرت است در امتثال امر به خلاف. کسی که صرف قدرت نمی کند در امتثال امر به خلاف، این عرفا قادر بر وضوء است.

پس فرمایش مرحوم نائینی تمام نیست.

سؤال وجواب: چون می گوید موضوع وجوب وضوء قدرت است و با وجود امر به صرف ماء در حفظ نفس محترمه شما قادر نیستید بر وضوء. ما می گوئیم چرا قادر نیستیم بر وضوء؟ در فرض عصیان امر به صرف ماء در حفظ نفس محترمه ما قادریم بر وضوء. ولو هنوز امر به حفظ نفس محترمه باقی است اما من که آن را عصیان خواهم کرد عرف می گوید تو در این حال قادری بر وضوء.

سؤال وجواب: ایشان می گوید قدرت یعنی عدم امر به خلاف، و اینجا ما قادر نیستیم. خب این وجهی ندارد.

اما فرمایش مرحوم آقای خوئی که معتقد است إذا قدرت فتوضأ یعنی إذا لم تکن تصرف قدرتک فی امتثال الامر بالخلاف فتوضأ. یعنی در دو حال ما عاجزیم از وضوء: یکی در حال عجز از تکوینی، دوم در حال معجز مولوی و هو الامر بالخلاف ما لم یفرض عصیانه. اگر فرض کنید عصیان امر به خلاف را، عرف شما را قادر می داند. این نظر مرحوم آقای خوئی و آقای سیستانی است.

اما استاد ما و مرحوم آقای صدر وخود آقای خوئی در مصباح الاصول در بحث مرجح باب تعارض فرموده اند نخیر، خطاب مشروط به قدرت و خطاب غیر مشروط به قدرت با هم هیچ فرقی نمی کنند. چه بگوید إذا قدرت فتوضأ و چه بگوید توضأ، با هم فرقی نمی کنند. و این مطلب درستی هست. توضیح ذلک:

در قدرت چهار احتمال هست:

احتمال اول: اینکه وقتی می گویند إذا قدرت، إذا استطعت فتوضأ، فحجّ، به معنای قدرت تکوینیه باشد. اگر قدرت تکوینیه بر ذات فعل داشتید صدق می کند که انت تستطیع الحج فحجّ، أنت تقدر علی الوضوء فتوضأ. که این مطلبی است که ظاهر کلام مرحوم آقای تبریزی است.

اگر قدرت به این معنا باشد، خب من در باب تزاحم قدرت دارم بر ذات وضوء، کما اینکه قدرت دارم بر ذات حفظ نفس محترمه. ولو در خطاب إحفظ النفس المحترمه نیامده است خطاب قدرت، ولکن مقید لبی می گوید إذا قدرت فاحفظ النفس المحترمة. آن هم قدرت تکوینیه است، إذا قدرت فتوضأ هم قدرت تکوینیه است. طبق این معنا روشن است که هیچ وجهی برای ترجیح خطاب مطلق بر خطاب مشروط به قدرت نیست.

احتمال دوم: اینکه بگویم قدرت و استطاعت عرفا یعنی قدرت تکوینیه به ضمیمه عدم حرج. اگر شما می توانید حج بروید اما عن حرج، مثل جوانی که پول دارد برای حج ولی به قول صاحب عروه نازعته نفسه الی الزواج، به حرج می افتد اگر ازدواج نکند. بنابر قول اول که قدرت تکوینیه بود، این آقا قدرت تکوینیه دارد. منتهی دلیل لا حرج می آید حاکم می شود بر وجوب حج. ولی طبق معنای دوم که اصل عدم وقوع در حرج در مفهوم قدرت و استطاعت اخذ شده، اصلا این جوان مستطیع نیست. نظر مرحوم آقای صدر این است. می گوید استطاعت و قدرت یعنی قدرت تکوینیه به ضمیمه عدم الحرج.

و این ثمره فقهیه دارد. ثمره فقهیه اش را عرض کنم:

اگر همین جوان متحمل حرج شد و حج رفت، گفت باشد دیدن بیت الله الحرام الذ است از دیدن زن و زندگی. می گویند به حرج می افتی؟ می گوید بیفتم. آقای صدر می گوید حجت مجزی از حجة الاسلام نیست. چرا؟ برای اینکه مستطیع نیستی، چون تقع فی الحرج. اما کسی که استطاعت را به معنای قدرت تکوینیه می گیرد که معنای اول است، می گوید شما مستطیع هستی و حجت مجزی از حجة الاسلام است. چرا؟ برای اینکه لا حرج جوری جاری نمی شود که مانع از اجزاء این حج تو بشود. به چه بیان؟ بیانهای مختلفی است:

یک بیان این است که می گویند اصلا لاحرج الزام را بر میدارد. اصل مشروعیت فعل را بر نمی دارد. لسان، لسان امتنان است. می فهمیم که مقتضی هست برای این حکم، امتنان کرده اند که حکم را برداشته اند.

بیان دیگر بیان آقای خوئی ره است، می گوید آن چیزی که موجب حرج است اطلاق وجوب حج است. اطلاق وجوب حج شامل این جوان بشود که حجّ ولو کنت بانیا علی الزواج، این حرجی است. اما اگر بگوید حُجَّ إذا لم تکن بانیا علی الزواج، این هم حرجی است؟ اینکه حکم حرجی نیست. آن چیزی که حرجی است این است که بگویند حُجَّ مطلقا ولو کنت بانیا علی الزواج. ولذا لا حرج اطلاق وجوب حج را بر می دارد، ولی اصل وجوب حج که إن کنت بانیا علی عدم الزواج فحجّ اینکه محکوم لا حرج نیست، چون این حکم مشروط حرجی نیست.

ولذا کسانی که استطاعت را به معنای قدرت تکوینیه که معنای اول بود می گیرند، لا حرج در اینجا مشکلی ایجاد نمی کند و این آقا هم که مستطیع است، ولذا حجش مجزی است از حجة الاسلام. و آقای خوئی فتوی میدهد به این.

نفرمائید که شما از آقای خوئی ره نقل کردید که ایشان می گوید استطاعت به معنای قدرت شرعیه است.

می گوئیم بله آقای خوئی ره استطاعت را به معنای قدرت شرعیه می گیرد، ولی خب این آقا قدرت شرعیه دارد بر حج، منتهی به حرج می افتد. نه اینکه یک تکلیفی دارد منافی حج. به حرج می افتد. علاوه بر اینکه آقای خوئی ره می گوید در آیه حج ما از روایات استفاده کردیم استطاعت یعنی وجدان زاد و راحله. به هر حال آقای خوئی می گوید این آقا واجد زاد و راحله هست مستطیع است و وقوع در حرج رافع استطاعت نیست طبق معنای اول. ولی طبق معنای دوم که آقای صدر قائل است وقوع در حرج منافی با صدق استطاعت است.

حالا این اختلاف بین معنای اول ودوم هست، اما نتیجه هر دو معنا در اینجا مشترک است. چرا؟ برای اینکه در باب تزاحم فرض این است که اگر تزاحم شد بین این واجب مشروط به قدرت وبین واجب غیر مشروط، خب این واجب مشروط به قدرت هم مقدور است تکوینا و هم انسان به حرج نمی افتد. پس طبق معنای اول هم قدرت هست و هم طبق معنای دوم هم قدرت است. پس من در باب تزاحم از ناحیه این واجب نه به حرج می افتم ونه این واجب غیر مقدور است تکوینا. فقط مبتلا به مزاحم است. طبق معنای دوم هم صادق است عنوان قدرت و استطاعت بر این واجب مشروط به قدرت.

سؤال: عرفا وقتی یکی را مطلقا می گویند انجام بده ولی دیگری را می گویند اگر می توانی انجام بده معلوم می شود آن مطلق اهم است. جواب: اگر به یک نفر بگویند إذا قدرت فأنقذ الغریق بعد به یکی بگویند إذا حییتم بتحیة فردوها، بگوئیم چون آنجا گفته اند إذا قدرت فأنقذ الغریق ملاکش از جواب سلام اضعف است؟ بلکه در إذا قدرت فأنقذ الغریق دیده اند یک عده ای ناتوان هستند از انقاذ غریق و یک عده ای توانمند هستند، مولا گفت إذا قدرت فأنقذ الغریق. ولی در جواب سلام نوع مردم توانائی دارند بر جواب سلام. بله اگر تصریح به شرطیت قدرت هیچ نکته ای نداشت مگر بیان ضعف ملاک این حکم نسبت به سائر احکام، بله، ولی نوعا یک نکته ای هست برای ذکر کلمه قدرت. مثلا در آیه حج برای اینکه راه ها دور بود خیلی ها توانائی نداشتند حج بروند، می گویند هر کسی می تواند حج برود. در آیه وضوء برای اینکه بدل وضوء را بگویند آمدند گفتند توانائی از وضوء نداشتی تیمم بگیر. آیه می گوید وضوء بگیرید و اگر نمی توانستید تیمم کنید آیا این نشان دهنده ضعف وضوء است؟!

معنای دوم هم روشن شد که اگر قائل شدیم خطاب مطلق هیچ ترجیحی بر خطاب مشروط به قدرت ندارد.

احتمال سوم: عبارت است از قدرت تکوینیه به ضمیمه عدم معجّز مولوی. معجّز مولوی یعنی عدم صرف قدرت در امر به خلاف. إذا قدرت یعنی إذا تمکنت عقلا و لم تشتغل بامتثال واجب آخر مزاحم فتوضأ. اگر اینجور معنا کنیم روشن است که خطاب مشروط به قدرت نوبتش بعد از خطاب مطلق است. چون خطاب مطلق می گوید إشتغل بهذا الخطاب المطلق وامتثله. یعنی معنای مثلا إجتنب عن مسّ کتابة اسم الله، بطور مطلق می گوید باید اجتناب کنی، خطاب إذا قدرت می گوید إذا لم تکن تصرف قدرتک بامتثال واجب آخر فتوضأ. خب معلوم است که دلیل إجتنب عن مسّ اسم الله می شود وارد و رافع موضوع نسبت به این خطاب مشروط به قدرت.

و این نظری است که آقای خوئی وآقای سیستانی قائل شده اند.

اقول: ما می گوئیم این معنای سوم دلیلی ندارد. إذا قدرت به این معنا باشد که إذا لم تصرف قدرتک فی امتثال واجب آخر فتوضأ این معنا ظاهر عرفی از إذا قدرت نیست.

و مؤید این مطلبی که ما عرض می کنیم که این معنای سوم خلاف ظاهر است این است که همانطوری که خطاب مشروط به قدرت، مشروط به قدرت است به دلیل خاص، خب خطاب مطلق هم مشروط به قدرت است به دلیل عام. "لا یکلف الله نفسا الا وسعها". مگر آن معنایی را بگوئیم که آقای خوئی گاهی تکرار کرده است که قدرت شرط تنجز است. والا اگر معنای معروف را بگوئیم که قدرت شرط تکلیف است، خب قدرت در خطاب مطلق هم شرط تکلیف است، منتهی به دلیل خاص او را نگفته اند بلکه به دلیل عام گفته اند.

احتمال چهارم: و هو المختار، این است که قدرت در جائی صادق است که ما هم تکوینا قادر باشیم، و هم صرف قدرت در امتثال واجب اهم نکنیم. اگر صرف قدرت بکنیم در امتثال واجب اهم، عرف میگوید تو قادر بر مهم نیستی.

مثلا مولا گفت باید این آب را صرف کنی در حفظ جان یک انسان مسلم، و این اهم است. مولا غرض لزومی تعیینی دارد که من این آب را صرف کنم در انقاذ نفس محترمه. بعد به عرف که بگوئیم إذا قدرت فتوضأ عرف چه می گوید؟ می گوید من دیگر قدرت بر وضوء ندارم، من دیگر نمی توانم وضوء بگیرم. چون مولا دارد داد می زند می گوید این آب را برو بده آن انسان لب تشنه بخورد. آب را ببر بده امام حسین سلام الله علیه بیاشامد، تو می خواهی وضوء بگیری. إذا قدرت فتوضأ صدق می کند؟ تو قادری بر وضوء؟

بله اگر فرض کردید عصیان کردید و بنا بر عصیان دارید نسبت به واجب اهم، ما قبول داریم عرف می گوید قادر بر مهم هستی ترتبا. اما تا فرض عصیان نکنید عرف می گوید با وجود امر به اهم شما عاجزید از مهم.

وفرقی نمی کند چه خطاب اهم ما آن خطاب مطلق باشد یا این خطاب مشروط به قدرت باشد. إذا قدرت فأنقذ الغریق چون ملاک انقاذ غریق را کشف می کند رافع موضوع خطاب مطلق صل است. عرف می گوید مولا گفت صل درست، ولی مگر تکلیف مشروط به قدرت نیست لااقل در مرحله تنجز؟ می گوید چرا. می گوید خب با وجود اینکه مولا می گوید إذا قدرت فأنقذ الغریق و انقاذ غریق اهم است من نمی توانم نماز بخوانم. عرف اینجور می گوید.

ولذا به نظر ما آن چیزی که واجب اهم است چه مطلق باشد از حیث شرطیت قدرت و یا مشروط باشد به قدرت، آن چیزی که اهم است او رافع قدرت است بر خطاب مهم.

پس ترجیح به همان اهمیت شد که در مرجح اول ما عرض کردیم. و این ترجیح خطاب مطلق بر خطاب مشروط به قدرت را قبول نداریم.

سؤال وجواب: حرج که ربطی به تزاحم ندارد، حرج بحث دیگری است. بحث در باب تزاحم است. در باب تزاحم إذا قدرت فتوضأ با خطاب اجتنب عن مسّ اسم الله، عرف نمی گوید تو عاجزی از وضوء. بلکه می گوید دو تا تکلیف مزاحم داری. شما عاجز هستی از جمع بین الامتثالین ولی عاجز از وضوء نیستی.

سؤال وجواب: امر با اهم رافع قدرت بر مهم است مگر فرض عصیان بشود نسبت به این امر اهم. یعنی خود خطاب امر به اهم را که عرف می بیند می گوید من دیگر عاجزم از اتیان مهم.

سؤال: با مبنای سوم چه فرقی می کند؟ جواب: مبنای سوم می گفت هر خطابی ولو اهم نباشد اگر در خطاب لفظ قدرت نبود معجز مولوی است از آن خطاب مشروط به قدرت. وجه سوم می گفت مطلق واجب آخر ولو غیر اهم اگر در خطابش مشروط به قدرت نبود رافع قدرت بر خطاب مشروط به قدرت است. ما می گوئیم اینطور نیست. اگر آن خطاب مطلق اهم باشد یعنی معلوم الاهمیة باشد رافع قدرت است، والا فلا.

ولذا ما می گوئیم ترجیح خطاب غیر مشروط به قدرت بر خطاب مشروط به قدرت درست نیست. مرجح همان اهمیة احد الخطابین است. ممکن است خطاب مشروط به قدرت اهم باشد که او رافع موضوع خطاب مطلق هست.

سؤال وجواب: طبق معنای اول و دوم که می گفت قدرت یعنی قدرت تکوینیه یا قدرت تکوینیه به ضم عدم الحرج، می گفت ولو آن واجب آخر اهم باشد، شما قادری بر این مهم. ما می گوئیم نه. اگر واجب آخر اهم است اینجا عرفا قادر بر مهم نیستی. مثل یک کسی که باید برود دزدی کند تا خرج زن و بچه اش را بدهد، می گوید خب من قادر نیستم بر انفاق بر عیال. حالا یک آدمی هم برای اینکه بخواهد نماز بخواند باید دست بردارد از انقاذ یک انسان محترم که در حال غرق است. می گوید من قادر نیستم بر نماز، چون سراغ انقاذ غریق باید بروم. آقای صدر می گوید نه، تو قادری بر نماز منتهی از باب تزاحم ما می گوئیم با اینکه قادری بر نماز ولی نماز نخوان برو انقاذ غریق کن. بنده عرضم این است که نه، عرفا وقتی خطاب اهم بود ما قادر بر مهم نیستیم.

اشکال دومی که ما بر این فرمایش آقای خوئی وآقای سیستانی که می گویند خطاب مطلق بر خطاب مشروط به قدرت مقدم است داریم این است که می گوئیم: اگر در خطاب بود إذا قدرت، إذا استطعت فتوضأ، خب این بحثها بود که خطاب مطلق عرفا مانع از صدق قدرت و استطاعت است. اما در این خطابهایی که ما داریم و شما اینها را مشروط به قدرت می دانید، نوعا اینطور نیست. آیه وضوء می گوید واجد الماء وضوء بگیرد. واجد الماء یعنی وجدان تکوینی آب. نگفته إذا قدرت فتوضأ، گفته إذا کنت تجد ماءا فتوضأ. إذا قوی فلیقم، هر کس توانائی جسمی دارد بر ایستادن در نماز فلیقم. المریض یصلی جالسا و الصحیح یصلی قائما. خب صحیح ظهور دارد که یعنی کسی که توانائی ایستادن دارد. نه کسی که اگر بایستد یک تکلیف مزاحم آخری فوت می شود. مثلا تزاحم شد بین قیام فی الصلاة وبین یک واجب آخر. خب آن واجب آخر رافع موضوع الصحیح یصلی قائما است؟ خب من صحیح هستم دیگر. إذا قوی فلیقم من قوی هستم دیگر. نگفت إذا قدرت.

این هم اشکال دوم.

یک وجهی محقق اصفهانی و مرحوم نائینی و برخی از بزرگان دیگر در ترجیح خطاب مطلق بر خطاب مشروط به قدرت مطرح کرده اند این را هم عرض کنیم: اینها می گویند قدرت وقتی در خطاب نیامد، معلوم می شود شرط ملاک نیست. آن دلیلی که می گوید إجتنب عن مسّ اسم الله، درست است که عقل مقیدش می کند به قدرت، ولی چون در خطاب نیامده، معلوم می شود ملاک اجتناب از مسّ اسم خدا مشروط به قدرت نیست. یعنی عاجز هم اگر مسّ بکند اسم خدا را از روی اجبار، ملاک از او فوت می شود. قدرت شرط استیفاء ملاک است نه شرط اتصاف به ملاک. مثال می زدیم می گفتیم گاهی قدرت شرط اتصاف به ملاک است. پا داشتن شرط این است که کفش پوشیدن ملاک پیدا کند. والا آقایی که پا ندارد معنا ندارد بگوید یک عمر از من ملاک کفش پوشیدن فوت شد. کفش پوشیدن برای او ملاک ندارد. کفش پوشیدن برای کسی که می آید بیرون پایش می خورد زمین زخم می شود برای او ملاک دارد و می گویند کفش بپوش. اما اگر پول ندارد کفش بپوشد، او نه، او می تواند بگوید افسوس که عمری ملاک کفش پوشیدن از من فوت شد. پایم زخم و کثیف شد. قدرت بر خرید کفش شرط استیفاء ملاک کفش پوشیدن است، ولی پا داشتن شرط اتصاف است.

مرحوم نائینی می گوید اگر قدرت در خطاب تکلیف اخذ نشود، معلوم می شود شرط استیفاء است و نه شرط اتصاف. ولی اگر قدرت در خطاب اخذ بشود این شرط اتصاف است. اصلا عاجز در إذا قدرت فتوضأ وضوئش ملاک ندارد، نه اینکه ملاک دارد و ملاک از او فوت می شود.

خب طبیعی است اگر اینجوری بود، مرحوم نائینی می گوید اگر تزاحم شد شما اگر بروی آن خطاب مطلق را انجام بدهی، ملاک او را استیفاء کردی، ودیگر اصلا آن خطاب مشروط ملاک ندارد تا فوت بشود. ولی برعکس، اگر بروی خطاب مشروط به قدرت شرعیه را انجام بدهی، ملاک خطاب مطلق فوت می شود. عقل می گوید کدام کار را انتخاب کن؟ عقل می گوید خطاب مشروط به قدرت شرطیه را رها کن برو سراغ خطاب مطلق، ملاک او را استیفاء کن، اصلا خطاب مشروط به قدرت ملاک پیدا نکند.

اقول: می گوئیم اولا: در خطاب مشروط به قدرت برفرض قدرت شرط اتصاف به ملاک باشد، ولی قدرت یعنی قدرت تکوینیه. حالا یا مطلقا یا مع عدم الامر بالاهم. و من اینجا قدرت تکوینیه دارم. وقتی قدرت تکوینیه دارم پس ملاک فعلی شد. اگر قدرت را به معنای قدرت تکوینیه بگیرد، خب من قدرت تکوینیه دارم بر این فعل. همین إذا قدرت فتوضأ قدرت تکوینیه دارم بر او، ولو بروم امتثال کنم آن واجب مطلق را. پس ملاک این هم فعلی شد چون شرطش قدرت بود که هست. القدرة التکوینیة موجودة.

هذا اولا.

وثانیا: که اشکال آقای خوئی وبرخی از بزرگان دیگر است فرموده اند: جناب نائینی! از کجا می فهمید که آن خطاب مطلق که می گوید إجتنب عن مسّ اسم الله قدرت در او شرط استیفاء است و نه شرط اتصاف؟ از کجا می فهمید؟ کاشف از وجود ملاک خطاب امر است. آقای نائینی! وقتی خطاب امر ساقط شد در موارد عجز، قدرت شرط تکلیف بود و در مورد عجز خطاب امر ساقط شد، شما از کجا کشف می کنی که در حال عجز ملاک فعلی است؟ از کجا کشف می کنی؟ وقتی قید خورد خطاب إجتنب عن مسّ اسم الله به اینکه إذا قدرت فاجتنب، ولو مقید عقلی، ولو مقید لفظی منفصل، خطاب امر که شامل فرض عجز نمی شود آنوقت کاشف شما از وجود ملاک در فرض عجز چیست؟

آقای نائینی واصفهانی می گویند دلالت التزامیه خطاب امر. خطاب امر مدلول مطابقی اش ساقط شد در حال عجز، اما مدلول التزامی اش که ثبوت ملاک است حجت است.

آقای خوئی ره می گوید این حرفها را که ما جواب دادیم. دلالت التزامیه در حجیت تابع دلالت مطابقی است. درست است که دلالت التزامی خطاب امر می گوید این اجتناب از مسّ اسم خدا ملاک دارد مطلقا، ولی مدلول التزامی در حجیت تابع مدلول مطابقی است. وقتی ظهور خطاب امر شامل موارد عجز نشد یا از حجیت افتاد، مدلول التزامی هم نسبت به موارد عجز از حجیت می افتد. مخصوصا اگر بگوئید خطاب امر اشتراطش به قدرت به مقید لبی متصل است. مثل مرحوم نائینی. اصلا مقید لبی متصل می گوید قدرت شرط تکلیف است. خب جناب نائینی اصلا خطاب امر ظهور پیدا نمی کند در فرض عجز تا مدلول التزامی اش ظهور پیدا کند در ملاک در فرض عجز.

این راجع به این بحث مرجح.

راجع به این بحث اخیر مطالبی هست که ما قبلا مطرح کردیم که آیا می شود وجود ملاک را در حال عجز به یک نحوی کشف کرد، مثل اطلاق ماده که آقای نائینی می گوید و آقای سیستانی تأیید کرده، یا آن چیزی که ما می گوئیم. این مطلبی است که قبلا گفتیم و در جزوه هم آمده فلا نعید.

یقع الکلام فی المرجح الخامس و هو الترجیح بما لا بدل له.